

# واکاوی مقایسه‌ای مبانی فلسفی سند تحول بنیادین آموزش و پرورش ایران با مبانی فلسفی جان دیویی

مژگان قیصری رضانیان

دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت پیام نور تهران، تهران، ایران

## چکیده

این پژوهش با مروری بر مبانی فلسفه تربیتی دیویی و سند تحول بنیادین آموزش و پرورش، اندیشه جان دیویی و تأملات بکار رفته در سند تحول بنیادین مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. این تحقیق از نوع تحلیل اسنادی است که با هدف مقایسه و گردآوری اطلاعات نیز از طریق مطالعات کتابخانه‌ای انجام گرفته است. در این راستا یافته‌های پژوهش دلالت دارد که دیدگاه سند تحول بنیادین در مقایسه با دیویی تفاوت‌های بسیار و اندک تشابهاتی دارد. مبنای اختلاف نظر این دو دیدگاه در نگاه ایشان به انسان است. فلسفه تربیتی اسلام انسان را موجودی مرکب از روح و جسم و دیویی آن را مادی محض می‌داند. به دلیل تحولات جاری ناهمگون در فکر و اندیشه دیویی، فهم کلام و دیدگاه او قدری مشکل به نظر برسد و نقد تفکر وی به این سادگی‌ها میسر ننماید. با این وجود، به دلیل موضع‌گیری‌های آشکار دیویی در ساحت جهان بینی و ایدئولوژی و صراحت گفتار و نوشتار وی در زمینه‌های گوناگون فرهنگی اعتقادی، مسیر ارزیابی دیدگاه و اندیشه وی هموار می‌گردد. برای تبیین مبانی فلسفی تربیت در جامعه اسلامی ایران بر دیدگاه اسلامی تکیه شده است و به این منظور از تعالیم بنیادی اسلام و معارف اصیل اسلامی بهره برده شده است. مبانی فلسفی از هستی جهان و انسان و نیز از جایگاه و موقعیت شایسته آدمی در هستی و نیز از قوانین، سنت‌ها، ضرورت‌ها و شرایطی بحث می‌کند که حیات انسان و نحوه تحول در آن را تحت تأثیر قرار می‌دهند و یا تصویری از واقعیات تربیتی و نحوه تغییر و تحول در آن‌ها را ارائه می‌کند.

واژه‌های کلیدی: مبانی فلسفی تربیت، سند تحول بنیادین، جان دیویی

## مقدمه

هدف آفرینش انسان تنها در سایه آموزش و پرورش امکان پذیر است؛ لذا خداوند متعال به انسان نیروی عقل و ابزار معرفت داد و پیامبرانی را با برهان‌ها، روش و احکام و قوانین متین فرستاد و رسالت مهم تعلیم و تربیت انسان را بر دوش آن‌ها گذاشت. از این جهت آموزش و پرورش اساسی‌ترین بخش آموزه‌ها و معارف ادیان آسمانی بخصوص اسلام است (احمدآبادی آرانی و همکاران، ۱۳۹۲).

عرصه تعلیم و تربیت از مهمترین زیرساخت‌های تعالی همه جانبه کشور و ابزار جدی برای ارتقای سرمایه انسانی شایسته کشور در عرصه‌های مختلف است. در تهیه سند ملی تحول بنیادین آموزش و پرورش کوشش شده است تا با الهام گیری از اسناد بالادستی و بهره‌گیری از ارزش‌های بنیادین آن‌ها و توجه به اهداف راهبردی نظام جمهوری اسلامی ایران، چشم‌انداز و اهداف تعلیم و تربیت در افق ۱۴۰۴ هجری شمسی تبیین شود. ضرورت تحول بنیادی در آموزش و پرورش با تکیه بر فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی - ایرانی و تدوین الگوی اسلامی - ایرانی برای تحول و پرهیز از الگوهای وارداتی، کهنه و تقلیدی محض، چراغ راه برون رفت از چالش‌های نظام آموزشی کشور است. این سند که با همکاری اساتید مهم حوزه و دانشگاه تنظیم شده، برای اولین بار فلسفه تربیتی بر مبنای فرهنگ اسلامی و ایرانی تدوین شده است که پس از ۷ سال از تدوین آن هنوز بخش عمده‌ای از این سند به بررسی و تحلیل قرار نگرفته است (باقری و سلیمی، ۱۳۹۷).

نکته قابل توجه این که بحث، مطالعه و بررسی آن از زوایای مختلف، امری ضروری است که در جهت ارتقاء و پرورش نظریات برخاسته از آن مثمرتر خواهد بود. بر همین اساس در تدوین سند تحول بنیادین، کمیته مطالعات نظری به استنتاج مبانی فلسفی مورد نیاز سند تحول بنیادین پرداخته است (غریبی، گلستانی و جعفری، ۱۳۹۲).

در این مقاله قصد بر آن است که اصول و اهداف این سند مورد بررسی و مقایسه با دیدگاه تربیتی جان دیویی قرار گیرد. بررسی اندیشه دیویی از این جهت مهم می‌باشد که دیویی بزرگترین نماینده تفکر عصر نوین غرب محسوب می‌شود و همچنین افکار و دیدگاه‌های او مبنای نظام و حاکمیت لیبرال دموکراسی می‌باشد. از آنجایی که تحول‌گرایی زمینه پویایی و تحرک فکری انسان را ایجاد می‌کند، باید دید این سبک تحول‌گرایی، انسان و جوامع بشری را به کجا سوق می‌دهد؟ تحول‌گرایی در فکر و اندیشه دیویی، با الهام از نظریه تحول طبیعی داروین، او را به سمت و سوی تفسیر و برداشت غلط و ناتمام از جهان و انسان کشاند. این برداشت‌های نادرست بر مبانی فلسفه تعلیم و تربیت دیویی تاثیر گذاشت و لذا آن را غیر قابل اعتماد کرد. در جایگاه نقد و بررسی فلسفه تربیتی دیویی، نوشتار حاضر تا حدودی به بیان چیستی و چگونگی و چرایی تحولات فکری وی می‌پردازد و از این جهت فلسفه تربیتی او را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. پرسش اصلی تحقیق این است که آیا با این وضع بی ثبات و ناپایدار، می‌توان برای فلسفه تربیتی دیویی سندیت در نظر گرفت و آن را دست کم برای یک دوره کوتاه علمی معتبر دانست؟

هر دیدگاه، نظریه یا برنامه تربیتی شامل تعدادی از گزاره‌های تجویزی می‌باشد که تایید آن‌ها، فقط با توجه به اعتبار مفروض از گزاره‌ها با عنوان مبانی تربیت، امری با دلیل و منطقی است. بحث درباره مبانی تربیت شامل هستی جهان، انسان و همچنین جایگاه و موقعیت شایسته آدمی در هستی (یعنی نسبت او با خالق هستی و سایر موجودات، شرایط مطلوب زندگی انسان و هدف نهایی آن، سرمایه‌ها، توانایی‌ها، امکانات و ظرفیت‌ها، ضعف‌ها و محدودیت‌ها) و حتی قوانین، سنت‌ها، ضرورت‌ها و شرایط می‌باشد که حیات انسان و چگونگی تحول در آن را تحت تاثیر قرار داده و یا تصویری از واقعیات تربیتی و نحوه تغییر و تحول در آن‌ها را بیان می‌کند که بر این اساس، گزاره‌های تجویزی زیادی درباره تربیت ایجاد شده و میتواند تأیید و اجرا شود. مبانی فلسفی تربیت شامل هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و ارزش‌شناسی است که میتوان بیشترین استفاده را در استنباط گزاره‌های مربوط به تعریف تربیت و بیان اهداف و اصول آن داشت. لذا این دسته از بنیادی‌ترین گزاره‌های علوم تربیتی، به طور کل و فلسفه تربیت بطور خاص محسوب شده و باید آن را مبانی اساسی تربیت نامگذاری کرد (سند تحول بنیادین، ۱۳۹۰).

## روش تحقیق

روش این پژوهش توصیفی و تحلیل کیفی می‌باشد که ابزار تحقیق فیش برداری کتابخانه ای به سبک سنتی و دیجیتال بوده است. داده ها نیز با استفاده از شیوه‌های تحلیلی کیفی، جمع آوری، طبقه بندی و تحلیل شده است.

## یافته‌ها

## ۱- فلسفه تربیتی جان دیویی

## الف) مبانی معرفت شناسی

تکیه بیش از اندازه بر تجربه‌گرایی دیویی را در ردیف تجربه‌گرایان افراطی قرار داد. وی اساسی ترین منبع و ابزار معرفت را در تجربه، آن هم تجربه عملی با کارکرد خاص خارجی پیدا کرد. لذا، دیویی در مسیر تعلیم و تربیت کمترین ارزش و جایگاهی برای دین سازمانی و مؤسسات دینی کلاسیک و سنتی قائل نبود، زیرا در نظر وی این مؤسسات هم کهنه هستند و هم به روش خاص و سنتی خود در صدد دیکته کردن باورها و ارزش‌های یکنواخت خود بر دانش‌آموزان و دانش‌ورزان هستند. این موضوع با روح دموکراسی از منظر دیویی ناسازگار بود (هوک، ۱۹۷۱). لذا دوگونگی و دوگانگی بین مدرسه و خارج مدرسه علی‌الخصوص میان مدرسه و خانه باید از بین برود تا هرچه را دانش‌آموزان از مدرسه بر اساس نظام آموزشی لیبرال دموکرات می‌آموزند، بدون کمترین واگرایی از طرف والدین و سایر بزرگترها بتوانند در زندگی از آن‌ها استفاده کنند. دیویی در کتاب روانشناسی کاربردی خود، نظریه تربیتی-روانشناختی را بر این اساس بنیان نهاده که آموزش و پرورش باید بر مبنای خواست، علاقه، آرمان‌ها و گرایش و انگیزه کودکان باشد (رنتر، ۱۹۶۴). اندیشه تجربه‌گرایی دیویی، موجب بسته شدن تحقیق عوامل و منابع معرفت شناختی فراتر از تجربه و اندیشه بشری شده است. فلسفه دیویی نه تنها هیچ ارزشی برای منابع فطری و وحیانی در حوزه تئوری و عمل در نظر نمی‌گیرد، بلکه معرفت عقلانی را تا حد تجربه انسانی پایین آورده است. به نوعی میتوان گفت او با تأکید بر تجربه، دامنه معرفت عقلانی را به معرفت عقل تجربی پایین آورده است. در فضای اندیشه دیویی، جایی برای اندیشه کردن فوق تجربی عقل و خرد انسانی نیست. از طرفی، دیویی تجربه‌هایی را دارای ارزش میدانند که فقط بر اساس سنت پراگماتیسم فرد آثار خود را در عمل واقعی و عینی به نمایش بگذارد. حال چگونه دیویی با این همه محدودیت در فضای معرفت شناسی تفکرات خود را از طریق مکتب تربیتی گسترش می‌دهد؟ دیویی و طرفداران فلسفه تربیتی اش مجبور هستند فقط به یک ظرف و فضای بسیار محدود از معرفت شناسی بسنده کنند. لذا، بخش عمده ای از معارفی که میتوان با تکیه بر فطرت، عقلانیت و وحی از آن بهره برد، عملاً بی استفاده شده است. در واقع، این بی توجهی نه تنها در حق معارف است، بلکه در حقیقت در حق انسان‌هایی است که با تایید دیدگاه دیویی از استفاده از این دسته معارف خود را محروم کردند.

## ب) مبانی هستی شناسی

زمانی که دیویی جوان و در حین تحصیل در دانشگاه، گرایش‌ها و نگرش‌های مذهبی و خانوادگی را کنار گذاشت، با سؤالات بی جواب بسیاری در مورد مذهب و آموزه‌های کلیسایی مواجه شد. با این وجود او هنوز سعی در حفظ تعلقات خاطرش به مذهب و مسلک مسیحیت با رویکرد و تفسیر اونجلیسم داشت. اما پس از مدتی او در فکر پیدا کردن پاسخ واضحی برای سؤالات جدی خود در مورد آفرینش، هستی و انسان بود، با این حال اونجلیسم هم پاسخگوی روح تشنه دیویی نبود. وی همچنان در فکر راه چاره‌ای بود تا اینکه به اندیشه هگل و داروین برخورد. او تحت تأثیر این اندیشه‌های تازه رواج یافته در در آمریکا توانست به همه گرایش‌های دینی و مذهبی قبلی خود پشت کند. وی با انتشار کتاب ایمان مشترک، توانست به همه سؤالات در مورد ایمان و گرایش‌هایش پاسخگو باشد. او نشان داد که دیویی جدیدی است با درجه جدیدی بدون گرایشات مذهبی مسیحی قبلی و با دید تازه ای به هستی و انسان می‌نگرد. لائیسیم بیشتر از سکولاریسم ذهن جستجوگر وی را سیراب کرده بود. فکر او چنان با اندیشه هگلی و داروینی همزاد و یکسان شده بود که دیگر نمی‌شد به این راحتی او را از گیرافتادن در

گرداب پیش رویش دور کرد. این افکار و اندیشه‌ها موجب تغییر رویه و اندیشه دیویی شد که از شخص معتقد به دیانت و شریعت عیسی مسیح علیه السلام تبدیل به دیویی طبیعت‌گرای تجربه‌گرا شد. هستی در اندیشه دیویی به گمان وی قانون تحول طبیعی حرف آخر را زده است. حال اگر قانون طبیعی تحول مخدوش شود، بنیان فکر و اندیشه دیویی از بین خواهد رفت. وی هر حرکت و هر پدیده‌ای را ریشه در اصل تحول می‌داند. از این رو، برای جهان و پدیده‌های هستی مبنایی جز ورای طبیعت نمی‌شناسد. لذا تربیت انسان و اداره جهان هستی به دست خود طبیعت است و طبیعت هم خود از تحول و انتخاب طبیعی پیدار شده است. یکی از دلایل برگشتن دیویی از آیین‌های مذهبی-مسیحیت، تصور از خدا و انسان در منظر کلیسا بود. زیرا بیشتر سؤالات اعتقادی در این دو مورد را کلیسا قادر به پاسخگویی کامل نبود و همین موجب برانگیخته شدن سؤالات و شبهات دیگری برای وی می‌شد. اینکه خدا کیست، چیست و چگونه است و چگونه در جهان حضور داشته و تدبیر و اداره امور هستی و انسان را چگونه در دست اوست؟ تثلیث چه معنایی دارد و آیا اصولاً واقعیت و حقیقت دارد؟ تفسیر خدای پدر، پسر و روح القدس به عنوان سه ضلع تثلیث چه می‌باشد؟ حلول خداوند در جسم و روان عیسی مسیح به چه معناست؟ و آیا اساساً چنین چیزی امکان پذیر است؟ این‌ها و سؤالات بیشمار دیگری از این قبیل مجموعه سؤالات بی پاسخ یا با پاسخ غیر قابل قبولی در ذهن وی بود. پاسخی که اندیشمندان و روحانیون مسیحی به این سؤالات می‌توانستند بدهند این بود که این نوع امور از رموز ایمانی می‌باشد. هر مسیحی با ایمان، متوجه این امور رازآلود می‌شود. لذا باید اول ایمان بیاوری، خود به خود معرفت پیدا می‌شود. دیویی در آثار پایانی خویش با موضع‌گیری جدی در برابر تفکر خداشناختی کلیسا در فکر اثبات و معرفی خدایی برآمد که بر عکس اندیشه کلیسا خدای آسمانی و ماورایی و دور از دسترس و اندیشه انسان نیست. دیویی اکنون در برابر اندیشه‌هایی ایستادگی می‌کرد که در کل عمرش تا آن زمان از آنها دفاع می‌کرد و حتی در ترویج آن مُسر بود. جورج گیگر از تحلیلگران اندیشه و تفکر جان دیویبیر این باور است که نقطه عطف و تغییر تفکر دیویی در مورد خدا، در فارغ‌بودن او از هر چه رنگ و روی ماورایی می‌باشد (گیگر، ۱۹۶۴). بنابراین، خداوند در منظر دیویی به نوعی عامل وحدت آفرین و انسجام‌بخش همه اهداف آرمانی است که افراد را به سمت و سوی امیال، آرزوها و اعمالشان سوق می‌دهد (دیویی، ۱۹۳۴). این بهترین برداشت و تعریفی دیویی در مورد خدای خودساخته‌اش است. دیویی با این اظهارات در تلاش است تا آنجا که برایش ممکن است خداوند را موجودی زمینی، در دسترس، قابل برداشت معرفی کند. او در این فکر است این همان خدای واقعی می‌تواند باشد که برای انسان کارآمد است و در همه احوال و اوضاع همراه انسان است. مثل او می‌نشیند، استراحت کرده، می‌خوابد، برمی‌خیزد، کار کرده و افت و خیز دارد. او خدایی نیست که فقط در آسمان‌ها و یا بالای ابرها بتوان یافت، بلکه او را در نیازها و درخواست‌ها و آمال و آرزوهای انسان باید کشف کرد. نگرش دیویی درباره خداوند به مثابه مهم‌ترین مبنا از مبانی هستی‌شناختی در تمامی ساحت‌ها و زمینه‌های فکری، انگیزشی و بینشی و تجربی، نقش چشم‌گیر و تأثیرگذار ایجاد کرده است. چنین نگرشی موجب انکار خدای حقیقی شده و رابطه انسان را با او مخدوش کرده و به انسان نعمت بندگی خدا را نمی‌دهد. مبنای هستی‌شناختی دیویی از گرایش بالای وی به اصل تحول انواع و انتخاب طبیعی داروین و انسان‌مداری مدرن آمریکایی می‌باشد. نگاه دیویی به لیبرالیسم، دموکراسی، تجربه‌گرایی، فردگرایی، شخص‌گرایی و تکثرگرایی از همین مبنا سرچشمه گرفته است. اندیشه عملگرایی و کارکردگرایی مورد تأیید و تأکید دیویی با همین مبنای خاص مرتبط است. در کل، خداشناسی دیویی، سنگ زیربنای اندیشه، افکار، رفتار و حتی عواطف و احساسات وی را شکل می‌دهد. دیویی یکی از منتقدین جدی همسویی و همگرایی امور دینی با امور ماوراءطبیعی می‌باشد. گرچه وی در این زمینه اولین منتقد نیست، اما به جرأت می‌توان گفت او اولین کسی بود که این موضوع را با بیان علمی، زبان فنی و حتی با منش رفتاری تئوریزه کرد (دیویی، ۱۹۳۴). دیویی از این فراتر رفت و بیان کرد که باورها و آداب اخلاقی در همه ادیان به نوعی با خرافات و افکار عقب مانده و کهنه ترکیب شده و لذا نمی‌توان به آن‌ها اعتماد کرده و ارزش‌های برگرفته از آن‌ها را در زندگی استفاده کرد. وی در کتاب (ایمان مشترک) دین را امری زمینی و امور دینی را در کل مادی دانسته و باورداشتن به عالم ماوراء را پوچ و بیارزش می‌انگارد (ر. ک. همان). به علاوه، دیویی در فصل دوم کتاب در تلاش است دین و امور دینی را بدون هر نوع توجیه عقلانی و معرفتی بیان کند. او بر این باور است که بین علم و دین همیشه کشمکش وجود دارد، چرا که در نگاه دیویی تجربه، معیار علمی بودن است و چون دین از

قابلیت تجربه‌پذیری برخوردار نیست، لذا دارای اعتبار علمی نیست. از نظر او، واژگان دینی نمادین است، برای آن‌ها هیچ مصداق واقعی و یا خارجی وجود ندارد. در فصل سوم کتاب ایمان مشترک، دیویی، با تأکید بر انسانی و زمینی بودن دین، ایمانی را مشترک همه انسانها بیان می‌کند که به نظر وی در تناسب با دوران مدرن و مدرنیته می‌باشد و از کهنه‌گرایی و اعتقاد به ماوراء طبیعی بدور است (ر. ک. همان). دیویی با تکیه بر اصل تحول طبیعی، بنیاد هستی را نوعی فرایند تحول و انتخاب طبیعی دانسته و این باور را اساس فلسفه تعلیم و تربیت می‌داند. با وجود اینکه داروین‌یسم بیش از یکصد و پنجاه سال بر فرهنگ و اندیشه غرب حکمفرما بود و تاثیر بسیاری در زیست‌شناسی و حتی سایه بر همه علوم انسانی گذاشت، با این همه، امروزه این نوع اندیشه مورد نقد جدی و عامدانه منتقدان زیست‌شناسان و فیزیکدانان و شیمی‌دانان جهان غرب می‌باشد. به عنوان مثال، در سال ۱۹۹۳، بعضی از دانشمندان آمریکایی و اروپایی به دعوت فلیپ جانسون استاد دانشگاه کالیفرنیا در منطقه بیلاقی پآرودونز کالیفرنیا جمع شدند تا اندیشه‌ای را که بیش از صد و پنجاه سال بر فرهنگ و اندیشه غرب سایه حکمرانی میکرد را به چالش بکشاند. آنان در این گردهمایی علمی طی برنامه‌ای، تحت عنوان کشف راز حیات براساس پژوهش‌های دقیق و گسترده خود و با رویکردی کاملاً علمی و فنی و به دور از هر گونه گرایش مذهبی، زیربنای اندیشه داروین را زیر سؤال برده و دیدگاه تحول انواع و انتخاب طبیعی مورد نظر داروین را رد کردند و نظریه طرح هوشمند حیات را تایید کردند (فلیپ جانسون و دیگران، ۱۹۹۳).

### ج) مبانی انسان‌شناسی

دیویی در اثر پایانی خود در زمینه سرشت و رفتار انسان، کل برداشت و نگرش خود در مورد انسان را بیان کرد. او با تمام قوا بر تصویر کلیسا از انسان تاخته و حتی همه ویژگی‌های انسانی مورد تایید کلیسا شامل مخلوقیت انسان، آلودگی ذاتی انسان به گناه و نظایر آن را رد کرد. انسان مورد نظر دیویی، در تبعیت از کل هستی و جهان طبیعی خودآمده بر حسب قانون داروینیستی تحول انواع، موجودی خودآمده است. در فلسفه جان دیویی و در زیربنای مبانی هستی‌شناختی، خدای متعالی و ماورایی به دلیل نبودن در قاموس و چارچوب تجربه، رد می‌شود و در مبانی معرفت‌شناختی وی هر نوع معرفت الهی و وحیانی جایگاهی ندارد. این انکار هستی‌شناختی و این سد معرفت‌شناختی ویژگی خود را در قسمت مبانی انسان‌شناختی متجلی کرد. در نتیجه، هیچ قانونی از منظر دیویی قابلیت توجیه ندارد که بتواند انسان را تحت اشراف و کنترل عوامل ماورای قرار دهد. از این منظر لیبرالیسم انسان از هر قید و بندی آزاد و رها می‌باشد و با آزادی کامل به بازیابی خود و شکوفایی خود میتواند بپردازد. خویشتن انسان به این لحاظ محصول و نتیجه فکر، اندیشه، انگیزه، احساس و تدبیر خود اوست، بدون اینکه عامل ماورایی مافوق بشر در برنامه زندگی او تاثیری بگذارد.

موضوع ظهور و رفتار انسان بر روی زمین دارای مسائل ویژه ای است که برخی از آن‌ها اینگونه بیان می‌شود:

- ۱- شروع پیدایش انسان از چه زمانی آغاز شد؟
- ۲- سرچشمه پیدایش انسان بر روی زمین از کجا است؟
- ۳- اصل و ریشه انسان کدام است؟ آیا انسان و یا چیزی شبیه انسان و یا حیوانی نزدیک به انسان است؟
- ۴- اساس اخلاق و ارزش‌های اخلاقی - انسانی چیست؟
- ۵- هدف اصلی تعلیم و تربیت و تاثیر آن در زندگی انسانی چه می‌باشد؟
- ۶- رستاخیز انسان به چه شکل می‌باشد؟
- ۷- چه عاقبتی در انتظار انسان می‌باشد؟

هر فیلسوف و صاحب‌نظر تربیتی در تلاش است تا از نگاه خودش به این مسائل پاسخی داشته باشد. دیویی چه پاسخی برای این نوع مسائل داشت؟ دیویی خیال خود و همه را راحت کرد و ریشه هستی انسان را تحول و انتخاب طبیعی داروینیستی بیان کرد. برای انسان منشأ و اصلی جز آنچه داروین در برداشت‌های خود به آن رسیده بود در نظر نداشت. سرچشمه دیدگاه صریح و بی‌پرده دیویی در خصوص پیدایش انسان از دو اصل اول و دوم مانیفست انسان‌مداری است. این مانیفست که در نوع خود

در زمان پیدایشش، سندی تند و افراطی در مقابل نظریه آفرینش محسوب می‌شد، با نگرشی دین‌مآبانه به رد هر نوع نگرش ارتدوکس و ثباتگرا پرداخت (کرتز، ۱۹۷۳). قبلا بیان شد که مانیفست ذکر شده را جمعی از شخصیت‌های نظریه پرداز غربی و در رأس آنان جان دیویی امضا کردند. لذا، دیدگاه مورد قبول و تأیید دیویی هم بود. آن دو اصل چنین می‌باشد:

“First: Religious humanists regard the universe as self-existing and not created. Second: Humanism believes that man is a part of nature and that he has emerged as the result of a continuous process” (Ibid, p.8).

- ۱- جهان هستی از منظر انسان مداران دینی به مثابه پدیده‌ای خودآمده و نه آفریده شده است.
- ۲- باور مکتب انسان مداری می‌گوید که انسان بخشی از طبیعت می‌باشد و به عنوان نتیجه یک فرایند مستمر (به طور خودآمده) می‌باشد.

منظور از فرایند مستمر همان جریان تحول‌گرای طبیعی حاکم بر جهان و انسان می‌باشد؛ چیزی که انسان مداران از داروین به یادگار گذاشتند. همانطور که قبلا ذکر شد، دیویی در کتاب سرشت و رفتار انسان بحث خود در مورد انسان را با انتقادی آتشین نسبت به تفسیر کلیسا از سرشت انسان شروع کرد. در منظر وی متکلمان مسیحی تصویرشان از انسان به مراتب تاریک‌تر و مبهم‌تر از تصویر لائیسیم‌ها و سکولاریست‌ها از انسان است (دیویی ۱۹۳۰). الهیون مسیحی سرشت انسان را سیاه دیده و او را شر و موجود کثیف و بی‌پناه با انرژی‌های متضاد در نظر می‌گیرند. در نگاه دیویی این برداشت‌ها باعث تنزل شأن انسان می‌شود (همان). این نوع برداشت‌های ناروا موجب زجر و رنج دیویی می‌شد. به جرئت می‌توان گفت دلیل عمده زدگی اکثر افراد اهل تحقیق از کلیسا در همین برداشت‌های بی‌ارزش از انسان بیان کرد. اما دیویی با وجود انتقاد جدی که به تفسیر کلیسا از انسان داشت، خودش هم نتوانست تفسیر درستی از انسان نشان دهد. حتی بدتر از آن با انکار هر نوع وابستگی به نظریه آفرینش به رد و تخریب رابطه انسان با خدا پرداخت. دیویی برای بالابردن مقام انسان و انسانیت از این هم بالاتر رفت و انسان را بر اساس مبانی و اصول اومانیسیم به جای خداوند فرض کرد. از این بینش، انسان هم خودآمده است و هم خودتدبیرگر، خودمدیر و بدون کمترین وابستگی به عاملی و رای خویشتن خویش است. دیویی در جایگاه یکی از مشهورترین نظریه پردازان انسان مدار، نوعی تفکر را ترویج کرد که همه چیز در همه جا و تحت هر شرایطی بدون حضور خداوند مورد نظر و قبول ادیان و بدون هر گونه رابطه و وابستگی به خداوند است. همه چیز بدون خدا از اصول مهم انسان مداری محسوب می‌شود تا آنجا که با چنین دامنه گسترده‌ای همه امور حتی تشییع جنازه مردگان را شامل می‌شود. امروزه برداشت انسان مداری از نوع فهم دیویی از انسان و خدا یکی از پرچالش‌ترین مواضع انسان مداری و فلسفه جان دیویی می‌باشد که مورد انتقاد جدی اکثر اندیشمندان است. پاول کرتز که خود از طرفداران اصلی انسان مداری است و مانیفست اول و دوم انسان مداری به تلاش و سر و پرستاری وی انجام گرفت، با تأثر و ناراحتی از نارسایی‌ها و چالش‌های پیش روی انسان مداری بیان می‌کند. وی اموری مانند نبود تفکرات الهام‌بخش، عدم رهبری محبوب و مدبر، نداشتن برنامه‌ای مفید و کارآمد، نزاع بین گروه‌های هم فکر، نداشتن جایگاه مردمی، افتادم در دام جریان‌های سیاسی تحلیل‌کننده، و داشتن مخالفان جدی و معارض را از جمله مشکلات جدی و شکننده در راستای تفکر انسان مداری بیان دارد (کرتز، ۱۹۸۴)، که البته تحقیق و تفسیر این موضوع در این مقال جای ندارد.

## ۲- مبانی فلسفی سند تحول بنیادین

### الف) مبانی معرفت‌شناختی

منظور از مبانی معرفت‌شناختی در اینجا بخشی از گزاره‌های توصیفی و تبیینی در مورد شناخت آدمی و حدود آن است، که بر اساس متعارف در مباحث فلسفی معاصر و با توجه به اهمیت بالای معرفت‌شناسی در تبیین فلسفه تربیت، مبانی مربوط به این موضوع از مبانی عام انسان‌شناختی جداست. مهمترین این دسته از مبانی اساسی تربیت، به این شکل قابل ذکر است:

- ۱- انسان قابلیت شناخت هستی و درک موقعیت خود و دیگران در هستی را دارد. همانطور که هر انسانی میتواند وجود واقعیاتی خارج از ذهن را درک کند، امکان شناخت این واقعیات (رسیدن به این دانش) هم امری بدون تردید است. به تبیینی دیگر، جهان هستی از طرف انسان قابلیت شناسایی دارد و خداوند این توانایی را به انسان هدیه کرده است.
- ۲- سنجش اعتبار علم و گزاره‌های معرفتی، با مراتب گوناگون واقعیت (نفس الامر) تطابق دارد. نفس الامر را همه واقعیات هستی و امری فراتر از عالم مادی دربر گرفته است. نفس الامر در قضایای متافیزیکی همان «واقعیات متافیزیکی» (مورد اخبار) و در مورد تجربی، همان «واقعیات مادی» (موضوع بحث) می‌باشد.
- ۳- انسان دارای منابع و ابزار شناخت گوناگونی است که تکمیل کننده هم هستند و برای شناخت کامل و جامع واقعیات و حقایق جهان باید از همه آنها استفاده کرد و نمیتوان بعضی را به نفع بعضی دیگر کنار گذاشت. مهمترین راه‌ها و ابزارهای گوناگون انسان برای کسب معرفت شامل حواس (درونی و بیرونی)، عقل، شهود و مکاشفه، وحی و الهام است:
- الف) حواس:** حس مهمترین ابزار معرفت می‌باشد. معمولاً حس را به دو گروه ظاهری و باطنی، تقسیم کرده‌اند. حواس ظاهری شناخت جامعی از جهان طبیعت برای انسان است. اما شناخت‌های برگرفته از حواس ظاهری، حصولی و جزئی می‌باشند و فقط نشان دهنده عوارض و ظواهر چیزهای اطراف هستند و هرگز به ژرفای آنها نفوذ نکرده و نمیشود ذات آنها را دید.
- ب) عقل:** مهمترین کار عقل، درک مفاهیم کلی می‌باشد؛ در برابر حواس و خیال که به امور جزئی (شخصی) مختص است. در این معنا عقل، نقش‌های بسیاری دارد شامل تجزیه (تحلیل) و ترکیب مفاهیم کلی، استدلال، استنتاج، عقل و خرد در چشم انداز اسلامی یکی از راه‌های مهم و اصلی رسیدن به شناخت می‌باشد و گستره وسیعی از دریافت‌ها دارد که شامل هم واقعیات نامحسوس و هم امور غیبی می‌شود. لذا، یکی از راه‌های داشتن باور و یقین به غیب و مبدأ و معاد نیز همین راه می‌باشد.
- ج) شهود و مکاشفه:** سومین ابزار یا راه معرفت انسان، شهود یا مکاشفه می‌باشد که در آن، انسان میتواند واقعیت را بدون واسطه و به شکل حضوری درک کند و به همین دلیل در معرفت شهودی اشتباه و خطا جایگاهی ندارد. انسان از راه شهود یا مکاشفه میتواند به معرفت‌های بسیاری دست یابد. برخی از این شناخت‌ها، همگانی هستند و همه انسان‌ها آن را دارند و بعضی دیگر به طور عادی برای همه انسان‌ها امکان‌پذیر نیست. شناخت‌های شهودی همگانی شامل معرفت به خود، مهرت به توانش‌های درونی خود (اعم از قوای ادراکی و تحریکی) و معرفت به حالت‌های روانی هستند.
- د) وحی و الهام:** در اصطلاح رایج، وحی تنها به وحی نبوی گفته شده که از لحاظ منبع معرفتی امری مخصوص انبیای الهی می‌باشد و به وسیله فرشتگان در اختیار آنها قرار گرفته و به عنوان پیام و رهنمود خدای متعال به قلب اولیای خاص خدا القا می‌شود. با این وجود به دلیل ابلاغ با واسطه پیام‌های الهی به عموم مردم یکی از اساسی‌ترین راه‌های بدست آوردن معرفت برای عموم انسان‌ها است. اما جنبه معرفت بخشی آن برای عموم انسان‌ها بسیار محدودتر از وحی است و تنها از طریق سنت معتبر اولیای معصوم (ع)، قابل دریافت است. درکل معرفت یابی از راه وحی و الهام مورد اشاره و تأکید آیات زیادی از قرآن کریم و روایات اسلامی می‌باشد.
- ۴- شناخت آدمی همواره با موانع و محدودیت‌هایی همراه بوده است. هر انسانی به اندازه توان، استعداد، میزان تلاش و خلاقیت فکری خود از این بینهایت معارف استفاده می‌کند. عقل بشر، با توجه به محدودیت‌های ذاتی خویش، توان درک بعضی از حقائق هستی (مانند درک کنه ذات اقدس الهی و واقعیات جهان ماوراء الطبیعه) را ندارد. هم چنین موانع درونی و بیرونی فراوانی (مثل لجاجت، سطحی نگری، پندارگرایی، شخصیت گرایی، تقلید کورکورانه، غرور و خود رأی بودن) در مسیر فهم و شناخت انسان هست (همان).

### ب) مبانی هستی شناختی

مقصود از مبانی هستی شناختی در این مجموعه، بخشی از گزاره‌های توصیفی تبیینی درباره خداوند و دیگر عناصر هستی (حقیقت وجود و برخی احکام کلی مربوط به واقعیات جهان) است که در مباحث جهان بینی اسلامی یا در حوزه دانش

فلسفه اسلامی، به طور مدلل و مبرهن مطرح شده یا مفروض قرار گرفته است (احمدی، ۱۳۸۹ و زیباکلام، ۱۳۹۰). با توجه به این تعریف، اصلی‌ترین مبانی هستی‌شناختی به این شرح می‌باشند:

- ۱- جهان هستی واقعیت دارد؛ ولی هستی به طبیعت منحصر نیست. در نگرش واقع‌گرای اسلامی وجود جهان، امری مسلم و بدیهی است یعنی جهان هستی مجموعه‌ای است به هم پیوسته از واقعیت‌های بس گوناگون، که هیچ شک و تردیدی در اصل وجود آن راه ندارد. بر این اساس جهان هستی، مجموعه‌ای از عالم غیب و عالم شهادت می‌باشد و جهان شهود مرتبه پایین واقعیت عالم غیب است لذا، بر مبنای این نگرش، تصویر طبیعت گرایانه و صرفاً مادی از هستی، رد می‌شود.
- ۲- خداوند مبدأ و منشأ جهان و یگانه مالک، مدبّر و رب حقیقی همه موجودات عالم می‌باشد. حقیقت هستی در ذات خود، همان واجب الوجود است.
- ۳- اصل تمام موجودات خداوند است که از هر کمال بالاترین مرتبه‌اش را دارد. خدای متعال از هر نوع عیب و نقص و فقر و نیاز، مبرا است.
- ۴- آفرینش جهان هستی، دارای هدف می‌باشد و خداوند نهایت همه موجودات و غایت هستی است. جهان هستی به حق و عدل حادث شده و بیهوده آفریده نشده است. آفرینش آن، غرض و هدفی حکیمانه دارد. لذا جهان افزون بر این که دارای ماهیت «از اویی» است به سوی «او» هم در حرکت بوده و نهایت و هدف تمام مراتب، وجود اوست.
- ۵- عالم ماده و همه موجودات به آن وجود تدریجی و در زمان وابسته است و همواره در حال شدن و دگرگونی و حرکت مداوم هستند. همه موجودات مادی و همچنین موجوداتی که در فعل خود به مادیات نیازمند هستند، وجود تدریجی (در زمان) دارند، بنابراین جهان طبیعت، برخلاف ظاهر ثابت آن، واقعیتی ساکن، جامد و بدون تغییر نیست؛ بلکه همه موجودات جهان مادی و نیز موجودات وابسته به آن، اموری پیوسته متغیر، متحول و ناپایدار هستند که همواره در حال شدن، تغییر و دگرگونی هستند. این دگرگونی دائمی جهان طبیعت در ذات و عرض آن اتفاق می‌افتد (سند تحول بنیادین ۱۳۹۳).

### ج) مبانی ارزش‌شناسی

منظور از مبانی ارزش‌شناختی در این مجموعه مباحثی درباره ماهیت ارزش‌ها، نحوه درک و اعتباربخشی آن‌ها و همچنین بخشی از گزاره‌های مربوط به بیان ارزش‌های معتبر و نحوه تحقق آن‌ها بر اساس نظام معیار مورد تأیید جامعه اسلامی که شامل مبانی و ارزش‌های مبتنی بر دین حق یا مطابق با آن می‌باشد و درکل از حوزه فلسفه اخلاق و حکمت عملی با رویکرد اسلامی یا از منابع نظام ارزشی و اعتقادی اسلام، به عنوان اصول موضوعه، گرفته شده است. اعتبار ارزش‌ها هم از طریق عقل و فطرت انسانی و هم با مراجعه به نظام معیار دینی معلوم می‌شود. معیار ارزش، در درجه اول حسن و قبح عقلی می‌باشد؛ یعنی عقل می‌تواند ملاک خوب و بد اعمال اختیاری آدمی را شناسایی کند. لذا، حکم به خوبی و بدی بعضی از امور مانند ظلم، مورد پذیرش همه است. اما در مواردی عقل آدمی قدرت درک رابطه واقعی بین اعمال اختیاری و آثار و نتایج اخروی آن‌ها را ندارد؛ لذا، به خودی خود حکمی نمی‌دهد. در این موارد، وحی و تعالیم دین، بشر را با آن حقیقت‌ها آشنا می‌کند و در نتیجه حکم ارزشی باید‌ها و نبایدها را می‌دهد. ارزش‌ها دارای انواع و مراتب مختلفی است و به شکل سلسله مراتبی با هدف اصیل زندگی آدمی یعنی -قرب الی‌الله مرتبط است. ارزش‌ها به دلایل گوناگونی قابل تقسیم هستند. در یک تقسیم اولیه، ارزش‌ها به دو قسم ارزش‌های غایی و ابزاری هستند. هم‌چنین در بیان انواع ارزش‌ها میتوان ارزش‌های دینی، اخلاقی، اجتماعی، علمی، زیبایی‌شناختی هنری و اقتصادی را نام برد. طبقه بندی دیگر در مورد ارزش‌ها، مطلق یا نسبی بودن آن‌هاست که با ثبات یا تغییرپذیری ارزش‌ها مرتبط است. بنابراین ارزش‌ها از نظر اهمیت از ارزش یکسانی برخوردار نیستند و دارای مراتبی تشکیکی هستند. ملاک مرتبه‌بندی آن‌ها نقشی است که در عرصه حیات انسانی ایفا می‌کنند. هدف نهایی زندگی در واقع همان منشأ تمامی ارزش‌های دیگر می‌باشد. ارزشمند دانستن هر عمل، هم به حُسن فعلی و هم به حُسن فاعلی وابسته است. در مرتبه التزام



عملی به ارزش‌ها و دوری از ضد ارزش‌ها، هر عمل اختیاری فرد اولاً باید به لحاظ انطباق محتوا و شکل انجام آن با نظام ارزشی معیار، لیاقت و شأنت انسان را به کمال برساند و ثانیاً بر مبادی مناسبی مانند آگاهی، ایمان و انگیزه صحیح پایدار باشد تا بتواند انسان را به کمال نفسانی برساند. عدالت اساسی‌ترین ارزش اخلاقی و اجتماعی در نظام معیار اسلامی می‌باشد. در آموزه‌های اسلامی، عدالت اساسی‌ترین ارزش اخلاقی و اجتماعی در مسیر قرب الی الله است. هر چند عدالت به دلیل ارزشی بودن آن، از جنبه اعتباری برخوردار است اما این ارزش‌گذاری، ثابت و پایدار می‌باشد، زیرا همیشه ملائمت و تناسب اعمال عادلانه با استواری و سعادت انسان و جامعه، ثابت و همیشگی است. معیار عدالت، به رعایت حق و حقوق افراد وابسته است. اما حق افراد متفاوت، می‌تواند برابر یا نابرابر باشد (همان).

## بحث و نتیجه گیری

در فلسفه تعلیم و تربیت، قرن معاصر در غرب را باید قرن فلسفه تربیتی دیویی نامگذاری کرد. با این همه، چرخش تند و قهرآمیز اندیشه دیویی از مسیحیت تند و آتشین تا روشنفکر مذهبی، سکولاریست، لیبرالیست و لائیک را نمیتوان یک پدیده ساده به آن نگاه کرد. دیویی ابتدا در تلاش بود بین گرایش‌های سنتی خود به کلیسا و برداشت‌های روشنفکرانه سال‌های میانی حیات خویش همسانی و تفاهم بوجود آورد. اما بی ثباتی و بی‌مایگی برخی از نگرش‌های اصلی کلیسا، از جمله نگرش کلیسا به خدا و انسان، دیویی را از ایجاد چنین فضایی از تفاهم دور کرد. دیویی دوست داشت انسان را بهتر از آنچه کلیسا به وی معرفی کرده، به تصویر بکشاند. لذا آموخت چگونه عصیان خویش را علیه آموزه‌های دینی رایج بروز دهد. دوران دیویی را میتوان عصر عصیان روشنفکران و دگراندیشان مسیحی علیه کلیسا پنداشت. به هر حال با حضور مذهب، اندیشه لیبرال دموکراسی رونقی نداشت. در تدوین بخش مربوط به مبانی فلسفی سند تحول بنیادین، مؤلفه‌های تعلیم و تربیت چند فرهنگی تا اندازه‌ای بروز و ظهور داشته است. اما به نظر می‌رسد مقدار آن کافی نباشد. با توجه به اهمیت بخش مبانی که توجهات نظری و علمی برنامه را بیان دارد، تبیین‌های نسبتاً ناکافی از مؤلفه‌های تعلیم و تربیت چند فرهنگی در این بخش بیان شده است. البته مبانی هستی‌شناسی به عنوان یکی از بخش‌های مهم مبانی فلسفی سند تحول، هیچ مؤلفه‌ای از مؤلفه‌های تعلیم و تربیت چند فرهنگی را در خود بازتاب ندارد. لذا بر اساس نتایج تحقیق پیشنهاد شد که این بخش از سند برنامه درسی ملی به اصلاح نیازمند است و از لحاظ گنجانیدن مؤلفه‌های تعلیم و تربیت چند فرهنگی ضرورت بازبینی دارد.

## منابع

- ۱- احمدی، م. (۱۳۸۹). نوسازی و تحول. تهران. پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- ۲- حسنی، م. (۱۳۸۵). تدوین چارچوب فلسفی و دینی سند ملی آموزش و پرورش، کمیته مطالعات نظری.
- ۳- شاملی، ع. (۱۳۸۸). تدوین بنیان‌های فلسفی و دینی سند ملی آموزش و پرورش، طرح تدوین سند ملی آموزش و پرورش، کمیته مطالعات نظری.
- ۴- سند تحول بنیادین آموزش و پرورش. (۱۳۹۰). مرکز چاپ و نشر وزارت آموزش و پرورش.
- ۵- علم‌الهدی، ج. (۱۳۸۷). تبیین فلسفه تعلیم و تربیت رسمی در اسلام، طرح تدوین سند ملی آموزش و پرورش. کمیته مطالعات نظری.
- ۶- غریبی، ج؛ گلستانی، ه و جعفری، ا. (۱۳۹۲). بررسی مبانی فلسفی سند تحول بنیادین در نظام تعلیم و تربیت رسمی ایران بر اساس مؤلفه‌های تعلیم و تربیت چندفرهنگی، همایش ملی آموزش و پرورش چند فرهنگی، ارومیه، انجمن مطالعات برنامه درسی ایران واحد استان آذربایجان غربی.
- ۷- مهرمحمدی، م. (۱۳۸۷). الگوی نظری زیرنظام برنامه درسی در نظام آموزش و پرورش ج.ا. طرح تدوین سند ملی آموزش و پرورش کمیته مطالعات نظری.

8-Dewey, J. (1932). *The School and Society*. The University of Chicago press.

- 9-Dewey, J. (1934). *A Common Faith*, New Haven: Yale University Press.
- 10-Dykhuizen, G. (1973). *The Life and Mind of John Dewey*. Intr. by H. TAYLOR; ed. by JA BOYDSTON. Carbondale/Edwardsville.
- 11-Geiger, G. R. (1964). *John Dewey in perspective: A reassessment*. McGraw-Hill.
- 12-Johnson, EE. Phillip et al (1993), *Unlocking the Mystery of Life*, [www.illustramedia.com](http://www.illustramedia.com).
- 13-Hazen, B. T., & Byrd, T. A. (2012). *Toward creating competitive advantage with logistics information technology*. *International Journal of Physical Distribution & Logistics Management*.
- 14-Kurtz, P. (1984). "The Future of Humanism", *On the Barricades: Religion and Free Inquiry in Conflict*, New York, Buffalo.
- 15-Kurtz, P., & Wilson, E. H. (1973). *Humanist manifesto II*. *The Humanist*, 33(8), 4-9.
- Hook, S. (2008). *John Dewey: an intellectual portrait*. Cosimo, Inc..